

با نگاه به فرایند جهانی شدن

تهدیدهای مشروعیت سیاسی

سید محمدناصر تقوی

مقدمه

از میان آثار مختلف جهانی شدن، آنچه که ما در این گفتار و نوشتار بر آنیم تا به قدر بضاعت بدان متعرض شویم تأثیری است که پدیده جهانی شدن در برخورد با توسعه سیاسی در کشور ایران داشته و یا خواهد داشت. بی شک این پدیده مهم حامل کوله باری بزرگ از تحولات و تغییر برای کشورها و دولتهایی است که در جو ملیت و حاکمیت ملی خویش زیست کرده اند. جهانی شدن در حقیقت تمامی ساختارهای بومی، محلی و شاکله هویتی و نیز باورهای ملل را به چالش کشیده و در کنار تمام اینها متحول کننده زیر ساختهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی می گردد. حوزه سخن ما در این نوشتار بیشتر به

جهانی شدن، به عنوان روندی غیر قابل انکار در دهه پایانی قرن بیستم حضور خود را به رخ کشیده و تأثیر عمیق و گسترده خود را بر حوزه های مختلف اقتصاد، سیاست و فرهنگ گسترانده است. به واسطه بستر تأثیر گذاری بر همین حوزه های مهم، جهانی شدن دارای تبعات و آثار غیر قابل انکار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شده و یا خواهد شد. از آنجا که پدیده جهانی شدن همچنان در حال سریان در محیط بین المللی و نفوذ در کشورهاست، برخی آثار آن که جنبه ملموس تری دارند، نمود بیشتری داشته و بعضی دیگر در ظرف زمانی کندتری جلوه خواهند داشت.

تأثیرات جهانی شدن در حوزه سیاسی نظر دارد، هرچند به نظر می‌رسد که مرزبندی پررنگ میان زمینه‌های تأثیر جهانی شدن، کاری انتزاعی و نظری باشد؛ چه اینکه خواه ناخواه حوزه‌های تأثیر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی متقابلاً در یکدیگر تأثیرگذار می‌باشند. صرف اینکه اطلاعاتی از جهانی شدن داشته باشیم، نمی‌تواند کمک چندانی برای پرداخت مناسب به موضوع «تأثیر جهانی شدن در برخورد با توسعه سیاسی در ایران» باشد، چرا که در این راه با موانع جدی تحقیقی روبرو هستیم.

مشکلات و موانع این تحقیق

اوکین مسئله و معضلی که در این موضوع با آن مواجهیم اینست؛ از آنجا که مبنای نظری این مبحث بر دو پایه مفهومی «جهانی شدن» و «توسعه سیاسی» قرار دارد، می‌بایست برای پی‌ریزی و شالوده‌سازی این بحث، این دو مفهوم به روشنی شناسایی و شفاف شده و آنگاه

مراتب و مراحل بعدی دنبال شود. مشکل اصلی در آغاز راه اینست که هم «جهانی شدن» و هم «توسعه سیاسی» از جمله اصطلاحات و مفاهیمی هستند که به‌رغم وجود کثرت تعاریفات و تلقی‌های گوناگون، دارای ابهام و عدم شفافیت نظری لازم هستند.

عدم شفافیت و ابهام هرکدام از دو اصطلاح مذکور به گونه‌ای متفاوت مشکل‌آفرین است. توسعه سیاسی از این جهت که ماهیتاً دارای

عناصر ضد و نقیضی است که این ماهیت متعارض به هنگام تطبیق و اطلاق بر واحدهای سیاسی - مثل ایران در این تحقیق - بیشتر نمود می‌یابد.^(۱) از سوی دیگر، محقق مسائل مربوط به توسعه سیاسی با انبوهی از نظریات مختلف و متنوع و کوهی از رهیافتهای نظری روبروست که این امر با توجه به نوع نگرشهای متفاوت به مقوله توسعه سیاسی، کار را بر پژوهشگر دشوارتر می‌کند. تلاشی که نویسنده در جمع‌بندی و پالایش این نظریات متکثر باید داشته باشد، جداً طاقت‌فرساست. بالاخره آخرین مشکل در مورد توسعه سیاسی آنست که در شرایط جدید پیش آمده، ارکان اصلی مفهوم ساز توسعه سیاسی مثل دولت، اقتدار، مشروعیت و جامعه دچار تحول شده‌اند و این تحول جدید موجبات باز تولید نظری مفهوم توسعه سیاسی را فراهم می‌آورد؛ کاری که هنوز حتی شروعی مناسب و درخور توجه نداشته است!

اما واژه و اصطلاح جهانی شدن هم به واسطه کثرت تعاریف هنوز در هاله‌ای از ابهام نظری است. از نگاه فنومنولوژیک (پدیدارشناسانه)، برخی جهانی شدن را امری حتمی الوقوع و یا وقوع یافته می‌دانند در حالیکه برخی به شدت چوب مخالفت برافراشته و آن را سرکشی، نامعلومی و خود رأیی امور جهان می‌دانند.^(۲) از سوی دیگر برخی این عدم ارائه تعریف روشن از «جهانی شدن» را به این دلیل می‌دانند که این

پدیده هنوز به حد تکامل نهایی خود نرسیده است و هر روز وجه تازه‌ای از ابعاد گوناگون آن نمایان می‌شود.^(۳) اما به گفته روز نا «نبودن قاعده‌مندیهای دقیق» است که باعث وجود واژه‌های مبهم و از جمله ابهام در جهانی شدن گشته است.^(۴)

تمامی مشکلات فوق را باید با این مسئله که در خصوص ایران منابع و اطلاعات آکادمیک پژوهشی بسیار اندک شمار است جمع کرد. خصوصاً در مورد مسئله جهانی شدن که به نحو شایسته بدان پرداخته نشده و دولتمردان احیاناً اگر اظهار نظری هم داشته‌اند، در حد اظهار نظرهای شخصی بوده است نه اعلام موضعی که حاصل تأمل و استراتژی از پیش تعیین شده باشد.

به هر روی با لحاظ همین مشکلات تلاش کرده‌ایم تا حتی المقدور در این خصوص طرح بحثی را بیاغازیم.

پیشینه جهانی شدن

جهانی شدن (Globalization) به عنوان پارادایم مصطلح و خاص دهه پایانی قرن بیستم و پس از جنگ سرد حامل بار مفهومی ویژه و منحصر به فردی است که گذر زمان جلوه‌های اختصاصی و انحصاری آن را بیشتر می‌نمایاند و ابعاد تازه‌ای از آن را جلوه گر می‌کند. هر چند هنوز هم به جهت مشابهت‌های مفهومی این واژه، با زمینه‌های تاریخی اصطلاحات و واژگانی چون جهانگرایی (Globality)، عام‌گرایی

۱- در اندیشه رواقیان، «زنون» و «اورلیوس» رواقی معتقد به ایده و نظریه جهان وطنی (Cosmopolitanism) یا جهانشهر (Cosmopolis) بوده و تمامی انسانها را از حیث شهروندی چنین شهری، مشترک می‌دانستند.

۲- ایده آرمانشهری یا دولت آرمانی (Utopian State) که در اندیشه‌های اندیشمندانی چون «افلاطون» و «توماس مور» و در میان فیلسوفان مسلمان همچون «فارابی» وجود داشته و قائل به نوعی وحدت تدبیر سیاسی، فکری و معیشتی حکومت در آن دولت ایده‌آل یا اتوپیا بوده‌اند. همین دولت آرمانی و جامعه ایده‌آل به شیوه‌ای تخیلی در «دنیای شگفت‌انگیز نو» (New World Brave) اثر آلدوس ها کسلی مشهود است.^(۵)

۳- ایده‌ها و نظریات و مکاتبی چون

انترناسیونالیسم و سوسیال انترناسیونالیسم و نیز فاشیسم و مارکسیسم که بر طبق مبانی خود نوعی ایدئولوژی جهانی و تسری معتقدات به تمام جهان را تبلیغ و تبیین می کردند.

۴- در قرن شانزدهم، مرکاتریسم و مباحث «آدام اسمیت» و «دیوید ریکاردو» که قائل به نوعی اقتصاد جهانی بوده و بر این باور بودند که تولیدات تخصصی و برتر کشورها می بایست بدون هیچ ممانعتی با یکدیگر مبادله شوند.

۵- ایده های جهان گشایی امپراتوری های روم، ایران و چین که حداقل وجه مشترک آنها یک کاسه کردن حاکمیت کلی سیاسی و مرزهای امنیتی بود.

۶- مبحث حکومت جهانی (World Government) که بارزترین نمود مطالعاتی آن در نظریات «آرنولد توین بی» و مشخصاً در جلد هفتم کتاب بزرگش یعنی «مطالعه ای در تاریخ»^(۶) در رابطه با حکومت جهانی است.

۷- سازمانهای هماهنگ کننده سیاستهای جهانی در سازمان ملل متحد که مهم ترین آن کمیسیون حقوق بشر بود که پس از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸، منشاء حقوقی مهمی برای گسترش حقوق بشر در جهان شد و پدیدآورنده شعبات تخصصی تر سازمان ملل در خصوص حقوق بشر و سیاستهای کلان جهانی در موضوعات مختلف گشت و حاصل آن تشکیل سازمانهای جهانی و بین المللی چون: سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (UNESCO)

برای جهانگیر کردن اصول فرهنگی از جمله: فرهنگ حقوق بشر و آزادیهای اساسی، رفع تبعیض نژادی و جنسی و برقرار کردن امکانات آموزشی در دنیا، سازمان بهداشت جهانی (WHO) جهت ارتقاء بهداشت تمام انسانها در جهان، سازمان بین المللی کار (ILO) در جهت استیفاء حقوق اولیه کارگران و کارفرمایان و تأمین حقوق کار در جهان، سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد (FAO) به هدف کمک به اقتصاد جهانی و رهایی بشر از گرسنگی و برای حفظ موازنه بین عرضه خواربار و جمعیت جهان بوده است. البته جز این موارد، سازمانهای بین المللی دیگری نیز تمشیت و رسیدگی به موضوعات جزئی تری را در سطح جهان عهده دار می باشند؛ به عنوان نمونه، سازمان بین المللی آوارگان یا پناهندگان (IRO)، سازمان عضوین الملل (IAO)، سازمان بین المللی خلع سلاح (IDO) و سازمان توسعه صنعتی ملل متحد (UNIDO).

۸- نظریه واقعی - خیالی «مارشال مک لوهان» در دهه ۱۹۶۰ که به لحاظ مسائل ارتباطاتی و مخابراتی «دهکده جهانی» را خبر داد. در دهه های پایانی قرن ۲۰ و به خصوص با پیدایش شبکه اینترنت نیمه خیالی نظریه وی - و بلکه فراتر از آن - به واقعیت پیوست.

۹- وجهی از وجوه جهانی شدن فعلی نیز در نظریه وابستگی متقابل (Interdependence) که در دهه ۱۹۷۰ و در نظریات آندره گوندر فرانک

مطرح شد، تجلی و نمود یافت^(۷). در ادامه آن نظریات امروزه «وابستگی متقابل پیچیده» (Complex Interdependenence) را در سطح جهان امروز به نحو حقیقی‌تری مشاهده می‌کنیم.^(۸)

افزون بر مواردی که در بالا اشاره شد باید گفت که ادیان آسمانی و الهی نیز از آنجا که سعادت و هدایت نوع انسان را در نظر داشته‌اند نگاهی همگرایانه و وحدت‌گرا به جوامع انسانی و آدمیان داشته‌اند و به همین جهت کلام پیامبران نیز دایره مخاطبه و مخاطبانش تمامی انسانها بوده است. حال با وجود این سوابق و پیشینه‌های تاریخی و اندیشه‌ای، باید دید که جهانی‌شدن امروزی یا اصطلاح فعلی «جهانی‌شدن» به چه معنایی است و چه خصوصیات و ویژگی‌هایی از آن باعث گشته تا آن را از تمام مفاهیم مشابه تاریخی خود جدا سازد.

اصطلاح نوین «جهانی‌شدن»

جهانی‌شدن را می‌توان مولود حوادث و رخدادهایی دانست که در نیمه دوم قرن بیستم اتفاق افتاد. از منظر جامعه‌شناسی تجدد، پس از دهه ۱۹۷۰ میلادی موج سوم بحران اقتصاد سرمایه‌داری آغاز می‌گردد. در عرصه اقتصاد با کاهش تولید ناخالص ملی در غالب کشورهای غربی و افزایش شمار اعتصابات کاری و نیز افزایش نرخ تورم، رفته رفته دولت‌های رفاه

گستری که در موج دوم تجدد و پس از جنگ جهانی دوم بر سرکار آمده بودند و اقتصاد کینزی را جانشین اقتصاد آدام اسمیت موج اول نموده بودند، پس از حدود دو دهه (دهه ۶۰ و ۵۰) شکوفایی، سیر نزولی خود را آغاز نموده و بر شکست سیاستهای کینزی و کور پوراتیستی (صنف‌گرایانه) واقف شدند. با شکست این سیاستها گرایش‌های ملی به سرمایه‌گذاری، تبدیل به گرایشهای بین‌المللی شده و سرمایه‌داران با تغییر در روابط کار و سرمایه، نظر خود را به سوی خارج از مرزهای ملی خود افکندند. ایجاد شرکتهای فراملی و رونق چشمگیر آنان دست مقتدر دولت رفاه گستر را به تدریج کم توان نموده و با نفی سیاستهای فوردیستی و تیلوریستی، به سمت تمرکززدایی از دولت‌های ملی به پیش رفت. در عرصه سیاسی نیز بعد سیاسی دولت رفاه گستر یعنی اقتدار ملی دولت‌های ملی آسیب دید و جنبش‌های اجتماعی جدیدی خارج از سیستم‌های حزبی و احزاب سیاسی سازمان یافته موج دوم تجدد بوجود آمد که دلیل عمده آن کاهش مشارکت سیاسی مردم در انتخابات و تضعیف شدید ارتباط میان احزاب سیاسی با مردم بود. این وقایع دو بهانه بزرگ را در سطح جهان بوجود آورد تا این روند شتاب بیشتری یافته و به جهانی‌شدن امروز نزدیکتر شویم. این دو بهانه، دو واقعه مهم بود که یکی در قلب اروپا، یعنی در انگلستان و دیگری در قطب بزرگ شرق یعنی شوروی انجام پذیرفت.

بازیگران مهم این دو عرصه یکی مارگارت تاچر و دیگری میخائیل گورباچف بود؛ که اولی با سیاستی که بعداً تاچریسم نام گرفت، شکستن بنیانهای دولت رفاه گستر (Welfare State) را هدف گرفت و دومی با در هم شکستن اقتصاد دستوری (Command economy)، اصلاح و بازسازی اقتصادی (پروسترویکا) و باز شدن فضای سیاسی و انتقاد پذیری نسبت به عملکردهای پیشین (گلاسنوست) را برای کشورش به ارمغان آورد.^(۹) سرانجام این شعار گورباچف که پروسترویکای بدون گلاسنوست غیرممکن خواهد بود، آغازگر انقلابی بنیادین در ارکان نظام سیاسی شوروی شد و به فروپاشی یکی از دو قطب مطرح جنگ سرد انجامید.

پس از خاتمه قصه جنگ سرد در سال ۱۹۹۱ و فروپاشی شوروی، بازار نظریه پردازی و تحمیل تحلیل‌های گفتمانی در عرصه روابط بین الملل داغ شد. آنانکه در اردوی غرب آشیانه داشتند سرمستی و شغف خود را از حذف رقیب دیرینه شرق بروز دادند. بعضی از آنها همچون «فوکویاما» بادیگاهی مثبت و خوشبینانه این پیروزی را با کیک «پایان تاریخ» خویش جشن گرفت^(۱۰) و برخی دیگر بغض خوشحالی خود

را با «بر خورد تمدنها» گشودند. برخوردی که به زعم پرچمدار این باور یعنی «هانتینگتون»، لبه‌هایی خونین داشته و فرجام و انجام آن به کام غرب مقتدر خواهد بود.^(۱۱)

اما آنانکه چنین دل بستگی یا وابستگی به

غرب نداشتند شرایط پس از جنگ سرد و فروپاشی شوروی را به گونه دیگری ارزیابی کرده و یا بهتر بگوییم، امید داشتند. اینان که غالباً متفکران غیر آمریکایی هستند بر این باورند که جهان تک قطبی ناممکن بوده و لذا همین ایده در تحلیل پدیده جهانی از نظر این افراد مؤثر افتاده است. با وجود آنکه جهانی شدن پایان یافتن یا به تعبیری کم رنگ شدن کلیه مرزهای جغرافیایی، فرهنگی، اقتصادی و ارتباطی است، اما برخی از این افراد هنوز هم معتقدند با وجود این شرایط نیز مفهوم کلیدی دولت - ملت‌ها جایگاه خود را از دست نداده است و لذا به رغم سیر جهانی شدن، این دسته از افراد حاضر به پذیرش تضعیف حاکمیت ملی دولتها نیستند. این گرایش در مباحثات مربوط به جهانی شدن معروف به گرایش رئالیستی شده است. اما واقعیت آنست که پس از فروپاشی شوروی و در سالهای آغازین دهه ۹۰ مسئله جهانی شدن به نحو فراگیر و با تحمیل خصوصیات و آثار خود بر کشورها مطرح شده و به پیش می رود و این پیشروی به گونه ایست که دیگر باید آن را یک گفتمان هژمونیک در شرح و تفسیر مسائل جهانی دانست.

جهانی شدن در ساده ترین تعبیر و تفسیرش، برداشتن مرزها یا حداقل تضعیف مرزها است. چنانکه قبلاً نیز اشاره شد این مرزها به نحو مطلق است و شامل تمامی مرزهای فیزیکی و جغرافیایی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی

و... می‌گردد. همین خصوصیت جهانی شدن باعث شده تا کسی چون جیمز روزنا جهانی شان را فرایندی «مرز گشا» بداند. نقطهٔ مقابل یا فعالیت معکوس جهانی شدن، محلی کردن (Localization) یا محلی شدن است که باز به تعبیر روزنا فرایندی «مرز افزا» می‌باشد. در جهانی شدن؛ فرهنگ‌ها، اطلاعات، هنجارها، عادت‌ها، کالاها و نهادها بدون توجه به مرزهای جغرافیایی اجازهٔ جابجایی دارند. در حالیکه روند محلی کردن از این جابجایی جلوگیری کرده و برتحفظ ملی هر یک از آنها در سرزمین خود سعی دارد.

این حکایتی ساده از جهانی شدن بود که یکی شدن و درهم رفتن اقتصاد، سیاست و فرهنگ را بازگو می‌کرد و بیان می‌داشت که جهانی شدن یعنی فروپاشی مفهوم کلاسیک دولت-ملت، اما این بیان ساده تمام حکایت نیست. برخی جهانی شدن را دوران طلایی و شکوفایی اقتصادی فرهنگی و سیاسی ملتها و تحقق آرمانهای دیرین می‌دانند و همانند روزنا از آن چهره‌ای دلپذیر و ستودنی ارائه می‌دهند و در مقابل محلی کردن رابسته اندیشی، انحصارگرایی و مطلق باوری می‌پندارند و در نتیجه این تفسیر خوشبینانه براین باورند که پویش جهانی شدن در عین وجود «نیروهای معکوس» حتماً اتفاق خواهد افتاد و ما شاهد استیلای جهانی شدن خواهیم بود.

اما در مقابل عده‌ای دیگر خوشبینانه به این

پدیده نمی‌نگرند. در این قافله برخی به صورت افراطی تر مخالفت خود را ابراز نموده و بعضی دیگری با تأمل و تردید درخصوص جهانی شدن می‌اندیشند. این عده معتقدند که جهانی شدن بر مبنای ایدئولوژی لیبرالیسم استوار است و در نهایت شاهد تحمیل الگوی امریکایی و سلطهٔ آمریکا بر جهان خواهیم بود. ایشان معتقدند که در روند جهانی شدن حداکثر بیست درصد از جمعیت کل جهان سود برده و از آن بهره‌مند می‌شوند و هشتاد درصد باقیمانده در حاشیه هستند و در مجموع متضرر می‌شوند. مخالفان، از لحاظ اقتصادی معتقدند جهانی شدن باعث ایجاد بحرانهای ملی شده و به جهت وحدت بازار مالی جهانی، بحرانهای اقتصادی را در کشورهای مختلف ضعیف بوجود می‌آورد (مانند بحران مالی ۱۹۹۴ در مکزیک) و نیز معتقدند اصلاحات اقتصادی که در دستور کار سازمانهایی چون سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول قرار گرفته موجب گسترش فقر و بیکاری در سطح کشورها خواهد شد. از لحاظ فرهنگی نیز از میان رفتن هویت‌های ملی و تسلط فرهنگ امریکایی (یا حداقل غربی) بر دیگر کشورها از هشدارهای مخالفان است. برخی چون «والرشتاین» نیز از بعد اخلاقی به جهانی شدن نگرینسته و معتقد است که جهانی شدن حلقهٔ آخر سرمایه‌داری است و در این شرایط، ارزش اساسی سیستم سرمایه‌داری که «پول» است حاکم می‌شود.

در آخرین نوشته‌های کارشناسی در مورد جهانی شدن برخی بر تسری جهانی مقولاتی چون تروریسم، مواد مخدر، ایدز و... اشاره داشته و به نوعی جهانگیر شدن جنایات را در محیط جهانی گوشزد کرده‌اند. کسانی چون گرج میلز این مسئله را تهدیدی جدی برای امنیت جهانی دانسته است.^(۱۲)

به هر حال جهانی شدن فعلی دارای ابعاد مختلف اقتصادی، نظامی، محیطی، فرهنگی، امنیتی، اجتماعی و سیاسی است که معمولاً مهم‌ترین ابعاد آن را در سه بعد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی ذکر می‌کنند. برخی نیز بعد چهارم ارتباطی را نیز بدان می‌افزایند که به نظر می‌رسد جنبه ارتباطی جهانی شدن نمی‌تواند همانند جنبه‌ها و ابعاد دیگر مورد ملاحظه قرار گیرد، چرا که مابیش از آنکه با بُعد جداگانه‌ای بنام بعد ارتباطی مواجه باشیم با ابزار قدرتمند ارتباطی در جهانی شدن روبرو هستیم. یعنی این ابزار ارتباطی در همه ابعاد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی وارد عمل شده و جهانی شدن به کمک این ابزار کارآمد در این حوزه‌ها به پیش می‌تازد.

خلاصه آنکه چنانکه توماس فریدمن گفته است جهانی شدن اگر چه در گذشته نیز زمینه‌هایی داشته است، ولی جهانی شدن معاصر، سریعتر، پرشتاب‌تر، عمیق‌تر و ارزانتر به پیش می‌رود.^(۱۳) بحث در مورد ابعاد و آثار جهانی شدن و ترجیح یک بعد بر ابعاد دیگر حجم زیادی از نوشته‌های پژوهشگران در سالهای اخیر را

تشکیل داده است. در اینجا است که می‌بینیم دقیقاً مشابه مباحث مربوط به توسعه که بسیاری را بر آن داشته تا از تقدّم و تأخر و اولویت یکی از انواع توسعه بر اقسام دیگر سخن بگویند و مثلاً توسعه سیاسی را مقدم بر توسعه اقتصادی و فرهنگی بدانند، در موضوع جهانی شدن نیز همین مباحث صورت گرفته است و به عنوان مثال برخی چون «رابرتسون» معتقدند که جهانی شدن موتور دارد و آن موتور، فرهنگ است، لذا بعد فرهنگی شدن از اهمیت بیشتر و اولویت برخوردار است. همین تنوع و تعدد ابعاد مختلف جهانی شدن و ارتباط بین آنها موجب گشته تا روزنا بگویند که هنوز زود است ماتعریف کاملی از پدیده جهانی شدن ارائه دهیم.^(۱۴) پس از آنکه آشنایی اجمالی با جهانی شدن، اصطلاح نوین آن و نیز ابعاد و وجوه آن حاصل آمد، برای بررسی تأثیر این پدیده بر توسعه سیاسی در ایران لازمست تا اندکی در باب توسعه سیاسی سخن گفته و با تشخیص شاخصه‌های اصلی آن این سخن را به انجام رسانیم.

مفهوم توسعه سیاسی

مطالعات مربوط به توسعه سیاسی دامنه‌ای بسیار وسیع داشته و این میدان معركة آراء و نظرات دانشمندان علوم سیاسی و دیگر پژوهشگران علوم اجتماعی است. در شکل‌گیری تئوریهای توسعه سیاسی عوامل، زمینه‌ها و انگیزه‌هایی دخیل بوده‌اند که از جمله مهم‌ترین

آنها می‌توان به شکل‌گیری نظام دوقطبی، گسترش جنبش مکار تیسسم، به استقلال رسیدن کشورهای تحت استعمار، تاریخی کردن علوم اجتماعی و گسترش وسایل ارتباط جمعی اشاره کرد.^(۱۵)

در مورد ارائه یک تعریف روشن و دقیق از «توسعه سیاسی» با معضلی بزرگ مواجهیم که آن ابهام مفهومی این اصطلاح است. در ایجاد این ابهام مفهومی عوامل مختلفی دخیل بوده‌اند، از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به وجود عناصر متناقض در درون این اصطلاح اشاره کرد. عناصری که از یک سو به هنجارها و ارزشها نظر داشته و از دیگر سوی در مواجهه با واقعیات است. همین نکته چالشی مستمر در نهانخانه مفهوم توسعه سیاسی ایجاد می‌کند. برخی نیز بر این اعتقادند که معضل تعریف مفهوم توسعه سیاسی از آنجا آغاز می‌شود که ما نمی‌توانیم بدون دردست داشتن تعریفی از «جامعه خوب» (The Good Society) از توسعه سیاسی سخن بگوییم و چون پیدا کردن تعریفی از «جامعه خوب» که مورد توافق همه باشد کار مشکلی است، بنابراین در تعریف توسعه سیاسی هم با مشکل مواجه می‌شویم. مشکل وقتی حادتر می‌شود که برخی معتقدند که نابرابریها نه تنها اجتناب‌ناپذیرند، بلکه عین عدالتند و چنین است که هر نظریه پرداز سیاسی خود را محق می‌داند تا بدون توجه به نتایج دیگران جستجوی جدیدی را برای یافتن جامعه خوب آغاز کند. و

اینچنین است که برآستی ارائه یک تعریف عام از توسعه سیاسی بامشکل جدی مواجه می‌شود.^(۱۶) معضل دیگر در تعریف توسعه سیاسی کثرت دیدگاهها و تنوع نظریات در خصوص این مفهوم است. این تنوع و کثرت به گونه ایست که شاید بتوان گفت در این عرصه ما به تعداد نظریه پرداز توسعه سیاسی، تئوری و نظریه داریم. از مشهورترین نظریه پردازان این موضوع می‌توان به لوسین پای، گابریل آلموند، سیدنی وربا، جیمز کلمن، کارل دوپچ، کاوانف، آیزنشتاد، مارتین لیپست، برینگتن مور، بایندر، لوی وهانتینگتن اشاره کرد. البته در این میان تلاشهای دانشمندان و پژوهشگرانی چون «تالکوت پارسونز» در تلاشهای مفهومی مربوط به نظریه پردازیهای توسعه که بوسیله ایده‌های بنیادین او برای یکسان سازی علوم اجتماعی در آثار بعدی مباحث مربوط به توسعه تجلی یافت و نیز «ارگانسکی» در تبیین مراحل توسعه سیاسی، و بالاخره «روستو» در بررسی پیش شرطهای سیاسی رشد اقتصادی، حائز اهمیت است. گستره مطالعات توسعه سیاسی تا جایی که پیش رفت که دسته‌ای از دانشمندان از نگاه و منظر یک ایدئولوژی به توسعه سیاسی توجه کردند همانطور که برخی دیگر از پژوهشگران در روش تحقیق و بررسی توسعه سیاسی شیوه جامعه‌شناسی تاریخی را برگزیده‌اند.^(۱۷)

در خصوص وجود این ابهام مفهومی و رفع این معضل پیشنهادهای متفاوتی عنوان شده

است. برخی معتقدند ما چه توسعه سیاسی را تعریف کنیم یا تعریف نکنیم، جامعه بدان خواهد پرداخت و لذا می‌باید هر چه سریعتر برای یک «تعریف عملیاتی» از توسعه سیاسی اقدام کرد تا بوسیله آن پیشرفت واقعی صورت پذیرد.^(۱۸) «اما بعض دیگر چون» لاپالومبارا معتقد است که کاربرد مفهوم توسعه سیاسی یک دام است و لذا پیشنهاد می‌کند که باید برای مدتی استفاده از این

واژه به حالت تعلیق درآید.^(۱۹) در هر صورت می‌توان گفت که تمامی گستردگی این ابراز نظریه‌ها اگر چه از یک سو موجب آشفتگی و ابهام در مفهوم توسعه سیاسی شده است، اما از یک جهت موجب تعمیق مباحث شده و اهمیت آن را چند چندان نموده است. تاجایی که برخی از نویسندگان در همین خصوص گفته‌اند که توسعه مباحث توسعه سیاسی و نقد توسعه سیاسی کلاسیک تا جایی به پیش رفته است که دیگر صرفاً به مثابه یک موضوع تحلیل نیست. بلکه به شیوه برداشت از واقعیات سیاسی و در ردیف مباحث مهمی چون تحلیل قدرت و یا تحلیل منازعات بدل گشته است و این تحول و توسعه مفهومی توسعه سیاسی به پارادیمهای جدید مطرح در علم سیاست غنا بخشیده است.^(۲۰)

شاخص یابی برای مفهوم توسعه سیاسی

برای فائق آمدن بر انبوه نظریات و تئوریهایی ارائه شده در تعریف توسعه سیاسی و از آنجا که

جهت ملموس کردن نتایج عینی موضوع این نوشته نیاز به شفاف سازی مسئله توسعه سیاسی داریم، بنابراین به تبع لوسین پای که از میان تعاریف متعدد توسعه سیاسی عناصر ثابتی را برگزیده است^(۲۱)، ما نیز موارد مشترک و پارامترهای اصلی توسعه سیاسی را انتخاب می‌کنیم تا بر مبنای این شاخصه‌ها ادامه بحث را پی گیری کنیم.

البته باید توجه داشت که گزینش شاخصه‌های اصلی توسعه سیاسی که بر آن اجماع نسبی وجود داشته باشد نیز کار آسانی نیست و چه بسا برخی از شقوق توسعه مانند روند دمکراتیزاسیون خود دارای جزئیات فراوان و گسترده‌ای می‌باشد و اساساً برخی مسئله مهم و پر سخنی چون دمکراسی لیبرال را از نتایج فرایند کلی توسعه سیاسی می‌دانند.^(۲۲) با وجود این، به هنگام مقایسه تطبیقی تعاریف مشهور از توسعه سیاسی می‌توان تا حدودی به درک مشترک و قدر جامعی از آن شاخصه‌ها دست یافت؛ به عنوان مثال، دو تعریف هانتینگتون و پای را از توسعه سیاسی باهم مقایسه کنید: هانتینگتون گفته است، توسعه سیاسی توان ذاتی یک نظام جهت پاسخگویی به نیازهای مردم مبتنی بر مشروعیت نظام و مشارکت همگانی مردم در امور سیاسی است،^(۲۳) و لوسین پای می‌گوید: توسعه سیاسی افزایش ظرفیت نظام در پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های مردم، تنوع ساختاری، تخصصی شدن ساختارها و افزایش

مشارکت سیاسی است.^(۲۴) بنابراین در چنین تعاریف مشهوری مشاهده می‌کنیم که مثلاً دو مسئله ظرفیت پاسخگویی نظام به خواستها و نیازهای مردم که در درون موضوع مشروعیت بحث می‌شود و نیز مسئله مشارکت سیاسی در این تعاریف تکرار شده و در مورد تأکید قرار گرفته است.

به همین شیوه می‌توان مهم‌ترین عناصر و شاخصه‌های توسعه سیاسی را برگزید و بدین شکل سنجش‌ها و تحلیل‌ها را مملوس تر ارائه داد.

به رغم آنکه برخی دامنه شاخصه‌های مقبول و متفق، علیه توسعه سیاسی را وسعت بخشیده و حتی به بیش از ده مورد اشاره داشته‌اند،^(۲۵) به گمان ما می‌توان اهم این شاخصه‌ها و عناصر ثابت که مورد اتفاق غالب پژوهشگران بوده و هر کدام به نوعی در ارائه معیارهای توسعه سیاسی از اینها سخن گفته‌اند را در دو مورد خلاصه کرد و آن دو عبارتند از: ۱- مشروعیت و ۲- مشارکت سیاسی.

در کالبد شکافی مفهوم مشروعیت (Legitimacy) با یک سکه دو رو مواجهیم. یک روی سکه مشروعیت بحث از الزام سیاسی و

روی دیگر آن التزام سیاسی است و اساساً مشروعیت چیزی جز پاسخگویی به چرایی الزام و التزام قدرت سیاسی نیست. در همین جاست که از یک سو میزان مشروعیت از راه «سنجش میزان اعتماد و پذیرش مردم» به دولتمردان

بررسی می‌شود (بعد التزام) و از دیگری سوی میزان توانمندی و اقتدار دولت در پاسخگویی اقناعی به نیازها و خواستهای مردم که معمولاً از راه نظام بوروکراتیک کارآمد و حل قانونمند مشکلات جامعه صورت می‌گیرد (بعد الزام). اما شاخص دوم که مشارکت سیاسی (participation Political) می‌باشد نیز از راه نهادهای تخصصی مشارکت مثل احزاب، سندیکاها و ... و انتخابات؛ در سطوح مختلف مشارکت انجام می‌پذیرد. از طریق همین شاخصه مشارکت سیاسی است که هرگونه تحرک اجتماعی^(۲۶) و تلاش برای تغییر به صورت نهادینه انجام پذیرفته و با مشارکت بدنه اجتماع و تأثیرگذاری در جهت‌گیریهای عمده کشور نظام سیاسی از حالت تمرکز و اقتدار استبدادی خارج می‌گردد و فعالیتهای دستجمعی و مصالح جمعی بر مصالح فردی ترجیح می‌یابند^(۲۷) و جلوه‌ای اساسی و مهم از توسعه سیاسی تحقق می‌یابد.

چنانکه می‌بینید اصلی‌ترین مباحث و معیارهای عنوان شده برای توسعه سیاسی در بطن همین دو شاخصه یعنی مشروعیت و مشارکت سیاسی و در نهایت استفاده از ظرفیت مفهومی این دو، نهفته است.

بنابر آنچه که در ابتدای سخن از توسعه سیاسی و زمینه‌های شکل‌گیری تئوری‌های توسعه سیاسی گفته شد، وقایع مهم جهان در توسعه و تعمیق این مبحث مهم و تأثیرگذار بوده و از یک جهت نیز می‌توان گفت که مسئله

پراهمیتی چون توسعه سیاسی نیز نسبت به وقایع مهم عینی و نظری جهان بی‌اعتنا نبوده است. براین اساس باید دید که جدیدترین حلقه سلسله تحولات، که مسئله جهانی شدن است در تعامل با توسعه سیاسی چگونه خواهد بود. از آنجا که از یک سو جهانی شدن در کشورهای مختلف به گونه‌ای متفاوت و با شدت و ضعف خاص تجلی می‌یابد و از طرف دیگر توسعه سیاسی نیز بنا به مقتضیات هر جامعه و کشوری از روند مخصوص به خود برخوردار است، لذا برای تمرکز و شفافیت بیشتر بحث و پرهیز از پراکنده‌گویی و کلی‌گویی تأثیر جهانی شدن در برخورد با توسعه سیاسی در ایران را با توجه به شاخص‌های عنوان شده از توسعه سیاسی و نیز برداشتی که از جهانی شدن عنوان شد بررسی می‌کنیم.

۱- مواجهه با مشروعیت

درخصوص مشروعیت گفتیم که با سکه‌ای دو رو مواجهیم که یک روی آن «الزام قدرت سیاسی» یعنی مسائل مربوط به اقتدار، حاکمیت و توانمندی دولت که در نهایت این اقتدار و حاکمیت منطقی، قدرت پاسخگویی منطقی و اقناعی به نیازهای مردم را نیز در پی داشت. به نظر می‌رسد یکی از نقاط مهمی که جهانی شدن نشانه می‌گیرد یا نشانه گرفته است همین نقطه مشروعیت نظامهاست. در این حوزه است که قابلیت تجهیز سیستم‌های محلی تحت تأثیر جهانی شدن به ضعف و فتور گرائیده و اقتدار دولت ملت‌ها به لرزش و مخاطره می‌افتد. در خصوص این تضعیف اقتدار و حاکمیت سنتی دولت ملتها یک بعد خاصی از جهانی شدن به تنهایی وارد عمل نمی‌شود، بلکه تمامی ابعاد جهانی شدن در این حوزه تأثیر گذار بوده و هر جنبه و بعدی از جهانی شدن سعی دارد تا به سهم خود کنترل دولت‌ها را تضعیف کند. در همین موضع است که دو نظریه اساسی درخصوص جهانی شدن ابراز شده است. از

جهانی شدن در برخورد با توسعه سیاسی

در ایران

چنانکه پیشتر گفته آمد جهانی شدن دارای ابعاد مختلف اقتصادی سیاسی و فرهنگی است و در همه اینها ابزارارتباطی است که به نحو جدی در تشدید و تسریع روند جهانی شدن دخالت مؤثر دارد. همچنین باید توجه داشت که این ابعاد یاد شده به هیچ وجه از هم گسیخته نبوده و به عنوان مثال تصمیم‌گیریهای اقتصادی جهانی شدن و تحقق وجه اقتصادی آن، تبعات و لوازم سیاسی و فرهنگی خاص خویش را خواهد گذاشت.

یک سو برخی بر این باورند که در روند جهانی شدن - دولت - ملت‌ها همچنان اجزای اصلی تشکیل دهنده جامعه بین‌المللی هستند و حتی برخی بر این گمان هستند که در این شرایط جدید ارج و اهمیت بیشتری می‌یابند.

در مقابل این گروه که معروف به رئالیستها هستند، گروهی دیگر موسوم به ایده‌آلیستها بر این باورند که دولت - ملت‌ها اهمیت خود را از دست می‌دهند و دیگر هیچ‌گونه کنترلی بر اوضاع نخواهند داشت یا دست کم در اصلی‌ترین و عمده‌ترین موارد و تصمیم‌ها کنترلی ندارند.

به نظر می‌رسد واقعیت امر حالتی بینابین این دو نظر باشد؛ یعنی از یک سو، شرایط جدیدی موجب خواهد شد که دولت‌ها شکوه و اقتدار گذشته خود را نداشته باشند، اما این بدین معناییست که کاملاً اوضاع از کنترل دولت‌ها خارج شده و دولت‌ها به یک «بیکاره» تمام عیار تبدیل شوند. از همه این موارد که بگذریم انفعال دولت‌ها در مقابل جهانی شدن تا حدود زیادی بستگی به نوع نظامها، ظرفیت و انعطاف‌پذیری (Flexibility) آنها دارند. بی‌شک هر چه مقاومت

نظام‌های سیاسی محلی و دولت‌های ملی در مقابل موج جهانی شدن بیشتر باشد این کشورها در این مواجهه به زحمت بیشتری خواهند افتاد و هرچه هماهنگی و تطبیق‌افزونتری با معیارهای ارزشهای خاص جهانی شدن داشته باشند چالش کمتری پیش آمده و این کشورها به سهولت در این روند هضم خواهند شد.

علی‌القاعده کشوری چون ایران که بنیانهای نظام سیاسی اش بر مبنای اصول ایدئولوژیک بنا شده است، وضعیت پرتلاطمی را در مواجهه با جهانی شدن پیش رو دارد.

با توجه به شاخص نخست توسعه سیاسی آنچه که در این مدت کوتاه از جهانی شدن گذشته و نیز احتمالاً در آینده اتفاق خواهد افتاد، جهانی شدن به شدت بر این شاخص توسعه سیاسی تأثیر منفی گذاشته و در جنبه‌های مختلف ذکر شده در خصوص مشروعیت اختلال ایجاد می‌کند. یعنی هم میزان توانمندی و اقتدار دولت در پاسخگویی به نیازهای مردم را کاهش داده و دچار مشکل می‌کند و هم اعتماد سابق و سنتی مردم به دولتمردان خویش را به مخاطره می‌اندازد و انسجام ملی، حاکمیت ملی و حتی امنیت ملی را با گرز جهانی شدن و شعارهای انسجام جهانی، حاکمیت جهانی و امنیت جهانی به مبارزه و چالش می‌طلبد و همه اینها در مجموع حاصلی جز ایجاد و تشدید بحرانهای نفوذ، توزیع و هویت که سرانجام به بحران مشروعیت می‌انجامد، نخواهد داشت.

۲- جهانی شدن و تنظیم محتوای مشارکت (مصادره مشارکت)

شاخص و عنصر دوم ذکر شده برای توسعه سیاسی، مشارکت سیاسی بود. این شاخص توسعه سیاسی با توجه به ابزار مهم ارتباطاتی جهانی شدن به راحتی می‌تواند تحت کنترل

ماهواره‌ای و رادیویی جهانی به آسانی نشانگر تفوق و تسلط بی چون و چرای کشوری چون امریکا در این فضای جدید است.

فرجام

با توجه به آنچه که پیشتر گفتیم، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در مورد کشوری چون ایران پدیده جهانی شدن، در شاخص اول توسعه سیاسی یعنی «مشروعیت» اختلال ایجاد کرده و در نتیجه این مواجهه و چالش جدی و خطر آفرین با مشروعیت موجب پدید آمدن بحران نفوذ، بحران توزیع و بحران هویت خواهد شد. به نظر نگارنده انتقال از هویت ملی به هویت جهانی، هضم و قبول انتقال امنیت ملی به امنیت جهانی و گذار از انسجام ملی و اراده ملی به انسجام و اراده جهانی برای کشوری چون ایران که سابقه کهنی در تمدن و فرهنگ ملی و بومی و زمینه‌های مستحکم اعتقادی و ایدئولوژیک دارد، کار آسانی نبوده و همراه با تنش خواهد بود.

در خصوص شاخص دوم توسعه سیاسی یعنی مشارکت سیاسی، جهانی شدن اگرچه قابلیت تسریع و تشدید این مشارکت را به نحو شایسته‌ای داراست و لیکن در خصوص محتوای مشارکت دخالت کرده و ضمن تشدید آن به تنظیم و هدایت مشارکت سیاسی نیز مبادرت می‌ورزد. نمونه‌های ذکر شده در متن نوشته شاهدهی بود برای مدعا. آنچه گفته صرفاً «تبیین

سیاست جهانی و اراده حاکم بر جهانی شدن قرار گرفته و مشارکتهای سیاسی که از طریق نهادهای تخصصی مشارکت مثل احزاب صورت می‌پذیرد را هدایت کند. برداشته شدن و یا کم رنگ شدن مرزهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی موجب آن خواهد شد تا نهادهای مشارکتی و مؤثر در مشارکت سیاسی کشورها به راحتی از لحاظ سیاسی و فرهنگی هدایت شده و یا احزاب و رسانه‌هایی که قرابت فکری بیشتری با سیاستهای جهانی داشته ولی از لحاظ اقتصادی ضعیف هستند به شدت تقویت شده و از یک نیروی حاشیه‌ای ضعیف به متن حوادث کشور وارد گشته و خصوصیت تعیین‌کننده‌ای پیدا کنند.

علاوه بر تأثیر جهانی شدن و سیاستهای جهانی در نهادهای داخلی مشارکت، اقتضای فضای عظیم الکترونیکی جدید و شبکه خانوادگی اطلاع‌رسانی صوتی تصویری اینترنت، خود به تنهایی و مستقلاً می‌تواند هدایت افکار عمومی کشورها را بدست گرفته و در کیفیت مشارکت سیاسی تأثیر گذار باشد. اگر چه وسایل مخابراتی مثل ماهواره و اینترنت مهیاکننده فرصت جدیدی برای همه کشورهای است، اما بدون تردید کشورهای ثروتمند و پرامکانات قبل از اینکه کشورهای ضعیف‌تر حرکتی کنند در این میدان گوی سبقت را ربوده‌اند. مقایسه عددی مجلات، روزنامه‌ها و سایتهای اینترنتی و نیز شبکه‌های مختلف

Civilizations? Foreign Affairs, Summer 1993.

۱۲- ر.ک: گرج میلز، دستورکار امنیتی قرن بیست و یکم، ترجمه ن. نوریان، (تهران: دوره عالی جنگ دافوس، ۱۳۷۸)، ص ۵۲.

۱۳- فصلنامه سیاست خارجی، تابستان ۱۳۷۹، ص ۳۷۹.

۱۴- اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۱۵۶-۱۵۵، ص ۱۵۳.

۱۵- ن.ک: عبدالعلی قوام، چالشهای توسعه سیاسی، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۹)، صص ۱۱-۱۲.

۱۶- ژان بلاندل، حکومت مقایسه‌ای، ترجمه علی مرشدی‌زاد، (تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸)، ص ۷۲.

۱۷- ر.ک: گابریل آلموند، «گسترش مطالعات مربوط به توسعه سیاسی»، در:

مایرون واینر و ساموئل‌ها تینگتن، درک توسعه سیاسی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی ۱۳۷۹)، صص ۴۴۶-۴۴۵.

۱۸- ژان بلاندل، منبع پیشین، ص ۷۳.

۱۹- ر.ک: عبدالعلی قوام، نقد نظریه‌های نوسازی و توسعه سیاسی، (تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴)، ص ۴۳.

۲۰- برتران بدیع، توسعه سیاسی، ترجمه احمد نقیب‌زاده، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۶)، ص ۱۸۰.

21. See: Lucian W. Pye, Aspects at political**Development, (Little Brown & Co., 1966),**

PP. 8-45.

۲۲- آدریان لفت ویچ، دموکراسی و توسعه، ترجمه احمد علیقانی و افشین خاکباز، (تهران: طرح نو، ۱۳۷۸)، ص ۲۹۶.

۲۳- سید حسین سیف‌زاده، نوسازی و دگرگونی سیاسی، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۳)، ص ۷۵.

۲۴- سید عبدالعلی قوام، توسعه سیاسی و تحول اداری، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۱)، صص ۹-۱۰.

۲۵- به‌عنوان نمونه ر.ک: محمود سریع‌القلم، عقل و توسعه یافتگی، (تهران: نشر سفیر، ۱۳۷۲)، صص ۹۱-۱۱۱.

۲۶- میزان تحرک اجتماعی معیار عمده و اساسی «کارل دوپیچ» است که برای توسعه سیاسی در نظر می‌گیرد و به راحتی ارتباط و نسبت مستقیم این معیار با مشارکت سیاسی قابل تشخیص می‌باشد. برای نظریات کارل دوپیچ در این خصوص ن.ک:

Karl Deutsch, Nationalism and its**Alternatives, (N.Y: Alfred Press, 1969).**

۲۷- ترجیح مصالح جمع و غالب بودن فعالیتهای دستجمعی بر تک روی‌ها، فعالیت‌ها و مصالح فردی از معیارهای «آلموند» و «پاول» برای توسعه سیاسی است. در این خصوص ن.ک.

G. Almond and G. Powell, Gomparrative**Politics: A Developmental Approach,**

(Boston: Little Brown & Co., 1978).

وضعیت» بود، اما راه چاره چیست و اساساً کشوری چون ایران چگونه می‌تواند از این شرایط جدید با کمترین غرامت بیشترین غنیمت را نصیب خود سازد، بحث دیگری است که مجال و مقالی دیگر می‌طلبد.

پانوشته‌ها

۱- عبدالعلی قوام، چالشهای توسعه سیاسی، (تهران: قومس ۱۳۷۹)، ص ۷.

۲- زیگموند باومن، «جهانی شدن بعضی مردم، محلی شدن بعضی دیگر» ماهنامه جامعه سالم، ش ۳۷، اسفند ۱۳۷۶، ص ۴۸-۵۲.

۳- عادل عبدالحمیدعلی، «جهانی شدن و آثار آن بر کشورهای جهان سوم»، ترجمه سید اصغر قریشی، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش، ۱۵۶-۱۵۵، ص ۱۵۲.

۴- جیمز روزنا، «پیچیدگی‌ها و تناقض‌های جهانی شدن»، مجله سیاست خارجی، زمستان ۱۳۷۸، صص ۱۰۲۲-۱۰۲۱.

۵- این اثر برجسته ادیب نیمه نخست قرن ۲۰ در این ترجمه فارسی آمده است:

آلدوس هاکسی، دنیای شگفت‌انگیز نو، ترجمه حشمت اله صباغی و حسن کاویار، (تهران: انتشارات کارآگاه هنر، ۱۳۶۶).

6. Arnold J. Toynbee, A Study of History,

(Oxford University Press, 1963).

۷- نظریات گوندر فرانک و همینطور مکتب وابستگی به یک منوال و با یک ریتم استمرار نیافت و بعدها مطالعات وابستگی جدید (New Dependency) با نظریات شاخص‌ترین چهره‌اش یعنی کاردوسو (Cardoso) در مقابل وابستگی قدیم پدید آمد. برای اطلاع بیشتر ر.ک:

Alvin Y. So, Social Change & Development,

(SAGE Publications Inc, 1990), PP. 91-165.

۸- ر.ک. رابرت کوهن و جوزف نای، «جهانی شدن تازه‌ها و دیرینه‌ها»، فصلنامه سیاست خارجی، تابستان ۱۳۷۹، صص ۳۸۴-۳۸۲.

۹- ر.ک: جان نیز بیت و پاتریشیا آبردین، دنیای ۲۰۰۰، ترجمه ناصر موفقیان، (تهران: نشرنی، ۱۳۷۸)، فصول ۳ و ۵.

10. Francis Fukuyama, The End of History**and the Last Man, (New York: The Free**

Press), 1992.

11. Samuel P. Huntington, The Clash of